امیربانو کریمی استاد ادبیات و همسر مظاهر مصفا:

مال این دنیا نیستیم...

«امیربانو کریمی» از استادان بنام ادبیات فارسی دانشگاه تهران، متخصص در سبک هندی و صائب‌شناسی، همکار و همسر استاد «مظاهر مصفا»ست؛ او که نخستین فرزند «امیری فیروزکوهی» قصیده‌سرای نامدار معاصر است، سرنوشتش این بود که بعد از پدر نیز در کنار مردی باشد که او نیز در زمانه خود یکی از نامدارترین قصیده‌سرایان ایران لقب گرفته بود؛ زندگی این دو استاد دانشگاه در کنار هم در تمام این سال‌های طولانی، به عنوان زوجی که هم در دانشگاه همکار بودند و هم در خانه همسر، از جذابیت‌ها و ظرافت‌های خاصی برخوردار است؛ زندگی‌ای که بی‌شک در کنار همه شیرینی‌هایش، با دغدغه‌هایی نیز روبه‌رو بوده است؛ در گپ و گفت کوتاه زیر، روایت این زندگی را می‌خوانید و دیدگاه امیربانو کریمی را درباره جریان شعر معاصر...

سرکار خانم کریمی! شما سال‌هاست که با استاد مصفا زیر یک سقف زندگی می‌کنید و زیر یک سقف مشترک هم تدریس؛ زندگی دو استاد تمام ادبیات با دغدغه‌ها و مسایل مشترک چگونه است؟ چقدر ادبیات و دانشگاه در متن زندگی شما جریان دارد؟

زندگی ما دو بعد داشته است؛ یک بعد به ادبیات و زندگی ادبی ما برمی‌گردد و یک بعد هم به زندگی روزمره‌مان. من و مظاهر زمان‌هایی که روی اصول شعر و شاعری صحبت می‌کردیم و شعر می‌خواندیم، ساعت‌ها این کار را می‌کردیم و لذت هم می‌بردیم. دیدگاه‌ها و سلایق ما در حوزه شعر و ادبیات و موسیقی خیلی به هم نزدیک است و از نظر همکاری دانشگاهی نیز ما همواره همکاران خوبی برای هم بوده‌ایم. در این سوی ماجرا اما، مثل تمامی انسان‌های این جهان، ما هم با دغدغه‌های زندگی روزمره روبه‌رو بوده‌ایم؛ مشکلاتی داشته‌ایم و در دوران‌هایی، زندگی‌مان با تشویش‌هایی روبه‌رو بوده است. مهم‌ترین مشکل ما شاید در نوع نگاهمان بود؛ من همواره خودم را اهل کتاب و درس و معلمی می‌دانستم نه هنرمند و اتفاقا بخشی از بحث‌های روزمره ما هم به این برمی‌گشت که معمولا من پایم روی زمین بود و عاقل بودم و مصفا گاهی روحیات و توقعات «هنرمندانه» داشت و کودک درونش خیلی زنده بود! جالب است بدانید که به عنوان مثال صبح که از خواب بیدار می‌شدیم که به دانشگاه برویم من همیشه با آرامش و ملایمت آماده می‌شدم و او عجول بود و همه تقصیرها را هم همیشه گردن من می‌انداخت: «تقصیر بانو خانم است»!

زمانی که با استاد ازدواج کردید ایشان به چه کاری مشغول بودند و شما به چه کاری؟

زمانی که ما با هم ازدواج کردیم من دبیر بودم و ایشان مسوول مجله آموزش‌وپرورش بود تا اینکه از چند سال بعد از آن، هر دو استاد تمام‌وقت دانشکده ادبیات و تقریبا همکار هرروزه شدیم.

عکس: امیر جدیدی، شرق

شما هم مانند مظاهر مصفا، از استادان پیشکسوت ادبیات هستید و چون ایشان بیشتر ادبیات کلاسیک ایران را می‌پسندید تا جریان ادبیات یا شعر معاصر را؛ آیا از همان سال‌ها هم اینگونه فکر می‌کردید؟

زندگی ما دو بعد داشته است؛ یک بعد به ادبیات و زندگی ادبی ما برمی‌گردد و یک بعد هم به زندگی روزمره‌مان. من و مظاهر زمان‌هایی که روی اصول شعر و شاعری صحبت می‌کردیم و شعر می‌خواندیم، ساعت‌ها این کار را می‌کردیم. دیدگاه‌ها و سلایق ما در حوزه شعر و ادبیات و موسیقی خیلی به هم نزدیک است و از نظر همکاری دانشگاهی نیز ما همواره همکاران خوبی برای هم بوده‌ایم

من همواره شعر قدما را دوست داشتم و به جریان شعر نو از آنجایی که آن را «جریانی تخریبی» می‌دانستم، علاقه‌ای نداشتم؛ البته امروزم نگاهم به جریان شعر نو آنقدرها هم بد نیست بلکه آن را هم نوعی از شعر می‌دانم. البته به باور من این شعرهای نویی که سروده می‌شود و بعد خوانده شده و به صورت نوار و سی‌دی بیرون می‌آید، مثل زنی است که بزک کرده و زیبا به نظر می‌رسد و معلوم نیست زیر پوشش او و لباس‌هایش، آیا عضوی ناقص پنهان است یا خیر! من واقعا هنوز هم بعضی از این شعرهای نو را نمی‌توانم بخوانم و از این جریان تنها فریدون مشیری و نادر نادرپور و تا حدودی فروغ را می‌پسندیدم.

فکر می‌کنید مردم ما به‌خصوص نسل جدید چرا اقبال زیادی به شعر نو نشان می‌دهند و برخی از آنان چندان با شعر کلاسیک ارتباط برقرار نمی‌کنند؟

به باور من، مردم و نسل جدید ما آسان‌پسند شده‌اند؛ آن زمان ما شعر که می‌خواندیم، بیت بیت آن را مثل ریاضی برای خودمان حل می‌کردیم اما الان مردم و حتی دانشجویان ادبیات دیگر آن اندوخته‌ای را که باید در چنته داشته باشند را در اختیار ندارند و سواد حرفه‌ای فروکش کرده است اینگونه هم هست که ما با این آسان‌پذیری روبه‌رو شده‌ایم.

شاید دنیا، دنیای دیگری شده باشد، نه؟

بله! من مدت‌هاست که به این نتیجه رسیده‌ام که این دنیا، این شعرها را می‌پسندد، بالاخره آدم‌ها و دنیا عوض شده‌اند و طبیعی است که سلیقه‌ها هم عوض شده باشد؛ ما مال این دنیا نیستیم...

ادامه از صفحه ۷

مردی از شهر هرگز و از تبار هیچ...

مظاهر مصفا یکی از مشهورترین قصیده‌سرایان در عرصه شعر فارسی پس از «ملک‌الشعرای بهار» است که در سرزمین‌های فارسی‌زبان مانند افغانستان و هند شهرت قابل توجهی دارد. از میان مجموعه شعرهای او که بیشتر شامل چکامه‌هایی با اسلوب و صورت شعر کهن فارسی و زبان و دغدغه‌هایی نزدیک به عصر خود است، می‌توان به «ده فریاد»، «سی سخن»، «طوفان خشم»، «سپیدنامه»، «سی‌پاره»، «شب‌های شیراز» و «نسیم» اشاره کرد. قصیده زیبای «هیچ» از میان قصیده‌های شاعر از ارزش‌های زیباشناسانه بالایی برخوردار است و دکتر «غلامحسین یوسفی» در کتاب «چشمه روشن» به نقد و بررسی آن پرداخته است. بیت اول آن چنین است:

مردی ز شهر هرگزم از روزگار هیچ
جان از نتاج هرگز و تن از تبار هیچ

در اینجا لازم است که به کارنامه پژوهشی مظاهر مصفا توجه شود. بخش مهمی از فعالیت‌های ادبی وی به تصحیحاتی تعلق دارد که او از دیوان‌های شاعران متقدم انجام داده است. در حقیقت تصحیح آثاری همچون دیوان «ابوتراب فرقتی کاشانی»، «مجمع الفصحا» در چند جلد، دیوان «نزاری قهستانی»، دیوان «سنایی»، «جوامع‌الحکایات عوفی» در چند جلد کارنامه پژوهشی این استاد برجسته را رقم می‌زند. در میان این تصحیحات، تصحیح کلیات سعدی از ارزش ویژه‌ای برخوردار است و به نوعی شاخص بودن مصحح را در زمینه اشراف بر آثار و احوال سعدی نشان می‌دهد.

مه و سال‌ها هرچه بر ما گذشت
طرب کاه و اندوه افزا گذشت
شب و روزها از پی یکدگر
امیدافکن و عمر فرسا گذشت
مه و سال با ای فسوسا رسید
شب و روز با ای دریغا گذشت
رسید از غم و درد جانم به لب
به من لحظه و ساعتی تا گذشت
غم هستی من که جز غم نداشت
شتابان رسید و شکیبا گذشت

اکنون استاد، خلوت‌گزینی و سرزدن به زادگاهش تفرش را به کار و غوغای بیرون ترجیح می‌دهد و در گوشه‌ای به دور از هیاهوی این دنیای متلاطم، به امنیت درون خزیده و همچنان شعرسرودن را برترین و بهترین می‌داند.

بردوش خویش کشته خود را کشیده‌ام
تا ظلم گاه معدلت از کار زار هیچ
محکوم بی‌گناهم و معصوم بی‌پناه
مظلوم بی‌تظلم و مصلوب دار هیچ
آن هیچ‌کس که هرگز نشنیده‌ای منم
هم دوستدار هرگز و هم خواستار هیچ

نگاه ۳

جاودان در شعر فارسی

درباره مظاهر مصفا

علی دهباشی

دکتر مظاهر مصفا یکی از نوادر شخصیت‌های فرهنگ و ادب ماست که متاسفانه ناشناخته باقی مانده است.

بدون تردید در شعر فارسی و قصیده‌سرایی، آثار او در تاریخ شعر معاصر ایران جاودان خواهد ماند. کم‌تر تاریخ ادبیاتی است که منتشر شود و در آن، جایگاه ویژه‌ای به سروده‌های دکتر مصفا تعلق نگیرد. دکتر مصفا استادی چندوجهی است. در تصحیح متون مهم‌ترین دیوان‌های شعرای کلاسیک ما را با تحقیق و پژوهش چندین و چندساله تصحیح و منتشر کرده است که از آن جمله می‌توان به دیوان سنایی و نزاری قهستانی اشاره کرد.

بدون شک تصحیح «مجمع الفصحاء» اثر رضا قلی‌خان هدایت، با ویرایش و شرح لغات مشکله کاری سترگ است که در پنج‌هزاروصدصفحه منتشر شده است (که تنها چاپ اول آن ۱۲سال به طول انجامید) یا دیوان نظیری نیشابوری که کاری درخشان در عرصه تصحیح متون به شمار می‌آید.

دکتر مصفا یکی از شاگردان فرزانه استاد فروزان‌فر که استاد زمانه خود بود نیز می‌باشد و محضر ایشان را هم درک کرده است.

وجه دیگر استاد، شیوه تدریس ایشان است که در طول ۶۰ سال تدریس، توانست دانشجویانی را تربیت کند که امروزه هر یک خود از استادان برجسته دانشگاه‌های معتبر کشور می‌باشند.

در این میان باید از همسر شایسته و فرزانه استاد نیز نام ببریم که دکتر امیر بانوکریمی است و خود در خانه فضل و ادبیات زنده‌یاد امیری فیروزکوهی برکشیده شد.

یکی از افتخارات مجله بخارا این است که استاد مصفا اجازه داد تا در یکی از شب‌های بخارا دوستدارانش را گرد هم آوریم تا با آنها سخن بگوید. استاد سی‌وچندسال بود که در معرض دعوت‌های گوناگون قرار داشت و هیچ‌کدام را نپذیرفته بود و حسن ظن استاد به بخارا در حد و پایه‌ای بود و هست که به آن مفتخریم.

آرزوی سلامتی استاد و بقایش را داریم و به زیستن در عصر او افتخار می کنیم.

نگاه ۴

از تبار گنوسیست‌های عارف‌پیشه

مختصری درباره نحوه سلوک و میزان دانایی استاد مظاهر مصفا

سیدعلی میرفتاح

قطعا به تسبیح و سجاده و دلق نیست، بلکه به فروتنی، دانش، خیرخواهی، راستگویی و آزادمنشی است. در همان روزگار قدیم هم اینها را که خرقه پشمینه می‌پوشیدند و با بوق من‌تشا در کوی و برزن راه می‌افتادند و هوحق الله اکبری می‌کشیدند، کسی صوفی - لااقل صوفی صافی - به حسابشان نمی‌آورد. اصل و اساس درویشی، بی‌دکانی و گمنامی و دوری از لباس شهرت است. اگرچه قرن‌هاست که از دین و درویشی و تصوف، دکان ساخته‌اند و سر خلق را کلاه گذاشته‌اند و «زیان کسان از پی سود خویش/ بجویند و دین اندر آرند پیش»، اما همه شکایت عرفا و ادبا و دردمندان عالم را که روی هم بریزید در همین خلاصه می‌شود که چرا یک عده بی‌دانش مریض‌احوال پرعیب‌وایراد، مسند تصوف را غصب کرده‌اند و ساده‌دلان صافی‌دل را استحمار و استثمار کرده‌اند. یکی به شعبده گربه‌اش را به سجود و رکوع و قنوت واداشته و دیگری بت سومنات را به حرکت درآورده و آن یکی از گوساله زرینش صدای گاو درآورده و آن دیگری به انتهای جامه‌اش زنگوله بسته که صدا کند و مورچه‌ها کنار بروند که ناخواسته لگدشان نکند و... تاریخ این سرزمین لبریز است از مدعیان مزور که به اسم شیخ و محتشم و پیر و کامل و مراد و بزرگ و قطب، سر راه مردم بیچاره سبز شده‌اند و سرکیسه‌شان کرده‌اند و از قبَل ایشان به قدرت و ثروت و مکنت و حشمت رسیده‌اند. بخشی از این ریای نهادینه شده در جامعه ما سرریز همین ریاکاری اقطاب دروغینی است که «خرده گیرد در سخن بر بایزید/ننگ دارد از وجود او یزید». ما مردم خیلی طول می‌کشد تا سره از ناسره تشخیص دهیم و اجناس تقلبی را از اصلشان بازشناسیم. به‌سادگی دل می‌دهیم و زود هم دل می‌کنیم اما «هر ساعت از نو قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود». یک‌جور عادت دیرپا در وجود ما هست، بلکه در پس ضمیرمان یک تقاضا و ارادت سرگردان سنگینی می‌کند تا زود عاشق شویم و زودتر فارغ. دل می‌دهیم و سرسپرده می‌شویم و بار و عقل و مسوولیتمان را به گردن آنهایی می‌اندازیم که پیر و قطب و نماینده خدا روی زمینشان می‌پنداریم، در حالی که «دیر باید تا که سر آدمی/ آشکارا گردد افزون و کمی/ زیر دیوار بدن گنج است یا/ خانه مار است و مور و اژدها/ چون که پیدا گشت کاو چیزی نبود/ عمر طالب رفت، آگاهی چه سود؟»

عرفا بازماندگان گنوسیست‌ها هستند و اصل و اساس گنوسیسم و عرفان «دانایی» است. تا دانایی نباشد، نه ایمان ارزش دارد نه اشراق و نه شعر و نه هنر. همه ارزش و اعتبار این جغرافیا (همین فلات ایران را عرض می‌کنم) در عالم به این برمی‌گردد که صدقه‌سر عرفا و ادبا و حلقه‌های گنوسی، سهم ما از دانایی، سهم قابل‌ملاحظه‌ای است. ممکن است در علم امروزی سهم قابل‌ملاحظه‌ای نداشته باشیم اما بی‌شک بار اصلی دانایی جهان بر گرده دانشگاه جندی‌شاپور، وزرای نیک‌محضر، همین خیام و فردوسی و سنایی و عطار و سعدی و مولوی و حافظ و... است. سهم هندی‌ها و یونانی‌ها هم البته قابل‌اعتناست، اما قطعا اگر دانشگاه جندی‌شاپور نبود و دانایان، گوهر دانایی را در فرازونشیب‌های تاریخی حفظ و حراست نمی‌کردند، جهان امروز چیزی بس بزرگ کم داشت. امروزی‌ها جهان بی‌ادیسون و کپرنیک و پاستور و نیوتن و انیشتین را نمی‌توانند تصور کنند و من عرض می‌کنم که بر همین منهاج جهان بی‌خیام و بی‌عزیزالدین نسفی و بی‌عین‌القضات و بی‌جنید و بی‌بایزید هم قابل‌تصور نیست.

دکتر مظاهر مصفا را من از جنس درویشان صافی‌دلی می‌شناسم که در سیروسلوک خود از مقام دانایی - والبته بسیار دانایی- به‌غایت درویشی و هیچ‌کسی و «هیچ» رسیده‌اند. شعر هیچ را من در سایه نهیلیسم تاویل نمی‌کنم - که البته آن هم برای خودش مرتبتی قابل‌ملاحظه است- بلکه آن را در کانسپت گنوسی و عرفان و درویشی - یعنی همان که گفت «فهم درویشی ورای فهم توست»- معنا می‌کنم. درویشی از منظری که بزرگان به آن نگاه کرده‌اند مترادف آزادمنشی و فروتنی و حق‌طلبی و صدق و معرفت است. دوری و نزدیکی به قدرت نیست که مقدار حریت آدم را معلوم می‌کند. یکی مثل خواجه‌نصیر با همه خیرخواهی‌اش (انشاءالله خیرخواهی‌اش) از عالم درویشی به‌دور است و کسی مثل بوزرجمهر حکیم، در اوج قدرت و حشمت، درویش محض است. غیراز موردی که سعدی درباره نسبت بوزرجمهر و نوشین‌روان - آن‌هم به طنز و طعنه- می‌گوید، آنچه از او نقل شده، عین آزادگی و دانایی بوده و ذره‌ای بابت ملاحظه قدرت از مقام درویشی خود پایین نیامده. معروف است که وقتی انوشیروان به ناحق از او خواست تا تغییررویه بدهد، به‌صراحت عرضه داشت: «مرا مردمان حکیم و دانا و خردمند روزگار می‌گویند، پس چون من از تاریکی به روشنایی آمدم، به تاریکی بازنروم که نادان بی‌خرد باشم.»

دکتر مظاهر مصفا هیچ‌گاه وزیر نبوده و با ارباب قدرت رفت‌وآمد نداشته، مع الوصف صراحت گفتار او طوری است که من هرگاه روایت‌هایی از صراحت دانایان عالم - ازجمله همین بزرگمهر حکیم- می‌شنوم، ناخواسته روش و منش این استاد شریف ادبیات برایم تداعی می‌شود. قطعا استاد هم اگر بعضی حرف‌ها را نمی‌زد و وارد بعضی معقولات نمی‌شد، کار و بار و تدریسش به مشکل نمی‌خورد و خانه‌نشین نمی‌شد، منتها غالب حکما و ازجمله این استاد بزرگوار بر این اصل کلی متفق‌اند که «بگویی و بتر باشی، به که نگویی و خر باشی». بزرگمهر به روایت فردوسی بر سر همین صراحت گفتار به زندان افتاد و «دلش تنگ‌تر گشت و باریک شد/ دو چشمش ز اندیشه تاریک شد».

بحث فقط بر سر حق‌گویی و بی‌باکی و عدالت‌خواهی نیست. مقدمه اینها - همان‌طور که عرض کردم- دانایی است. متاسفانه امروز دانایی جایش را به علم لاینفع و محفوظات ناکارآمد داده و بین پیر و جوان مسابقه اظهارفضل راه افتاده. الان هرکس، هرکجا تریبونی پیدا می‌کند، همان‌جا دکانی می‌زند که مردم را بفریبد. مجالش اینجا نیست وگرنه توضیح می‌دادم که چطور بعضی مدعیان مزور، از اوضاع سیاسی سوءاستفاده می‌کنند و از طریق ماهواره و اینترنت، تتمه دین و ایمان مردم را با بازخوانی مغلوط تاریخ، زایل می‌کنند. «حرف درویشان بدزدد مرد دون/ تا بخواند بر سبیلی زان فسون». دانایی یعنی بهره‌گیری از همه امکانات برای فهم درست عالم و رسیدن به آرامش و طمانینه و قرار؛ یعنی همان کاری که مولوی و سعدی و حافظ کردند و این منش و روش را می‌توان در آخرین بازماندگان حلقه‌های معرفتی، یعنی همین استادان نیک‌محضر ادبیات فارسی و استاد فرزانه دکتر مظاهر مصفا دنبال کرد. کاش در روزگار غلبه بی‌دانشانی که از داخل و خارج به ترویج جهل و شبه‌علم مشغولند، ندانم‌کارهای همه‌کاره، فرصت تدریس و صحبت و گپ و گعده را از بزرگانی چون دکترمصفا دریغ نمی‌کردند و به انزوا و تنهایی هلشان نمی‌دادند. بیچاره مردمی که رسانه‌هایشان از دانایان روزگار بهره ندارند. مثلا چه می‌شد اگر بخشی از ساعات تلویزیون مختص حلقه‌های معرفتی می‌شد و بزرگانی چون مصفا را با منت و خواهش و التماس می‌آوردند تا درهای حکمت و معرفت را به‌روی جوانان باز کنند. شما نکنید توی ماهوار با جهل و شبه‌دانایی می‌کنند و این اندک آرام و قرار را نیز از مردمتان می‌گیرند...

جدول ۱۷۸۲

افقی:

۱- شهر کردنشین - سبک طبیعت‌گرایی در ادبیات ۲- عنصر فلزی شماره ۷۵ جدول تناوبی - قدر ومرتبه - روایت فتح از آثار این شهید بزرگوار است ۳- آسیب رساندن - زننده تک گل اسراییل به ایران در جام ملت‌های آسیا سال ۱۳۴۷ - گور بی‌انتها! ۴- تیر پیکاندار - مرد بی‌زن - پهلوانان ۵- کشیده - نام گلی ۶- کنایه ازآدم لجوج - کلاه پادشاهی - کرگدن ۷- زاپاس - خرس چینی - میوه گرمسیری ۸- تخم مرغ فرنگی - خالق بی‌خانمان - عدد به هم زدنی ۹- لطیف - نام خانوم‌ها به معنی سفره طعام - از عناصر اربعه ۱۰- درختچه آپارتمانی - بافتن - گیاه سرشار از آهن ۱۱- سؤال - پرنده خوش‌خوراک ۱۲- اصلاح عکس - حسرت، دریغ - مدل غربی ۱۳- برادر پدر - هافبک مدافع چلسی - خار و خاشاک ۱۴- حفظ‌کننده - آبراهی کوچک - نام ورزشگاه خانگی تیم فوتبال تورینو ۱۵- موسیقیدان آلمانی - از نیروهای دفاع مقدس

عمودی:

۱- محله - برد معروف - نابینا، کور ۲- قطب مثبت - اثر چربی - دسته، گروه - زایل‌کردن ۳- نوزاد، طفل - ماه سرد - تکرار شده - از دل پر سوز براید ۴- انتشار خبری بی‌اساس - کافی - پنهان شدن ۵- من و تو - وسیله‌ای برای حمل لوازم یدکی - نمایش تلویزیونی - گمان ۶- لهیب - انجیر - استعداد فهم و دریافت ۷- طبخ - هافبک دانمارکی - مزد و پاداش ۸- توبه‌کننده - چپاول - مهاجم آنگولا در جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان ۹- صدای بچه - مرد دونده انگلیسی - گردن نهادن ۱۰- شلوار جین - سوا - برج فرانسه ۱۱- دو یار هم‌قد - بی‌حس - جامه‌ها - ضربه سر ۱۲- از شهرهای بندری فرانسه - حقه افیون کشی - عضو صورت ۱۳- دهن‌کجی - باد ملایم - رودشولوخف - جوهر قلیا ۱۴- برای پای لنگ - نشان و رونق - غذای ایرانی - اشتباه معروف ۱۵- بار درخت - زوج‌ها - میوه دارای ویتامین آ

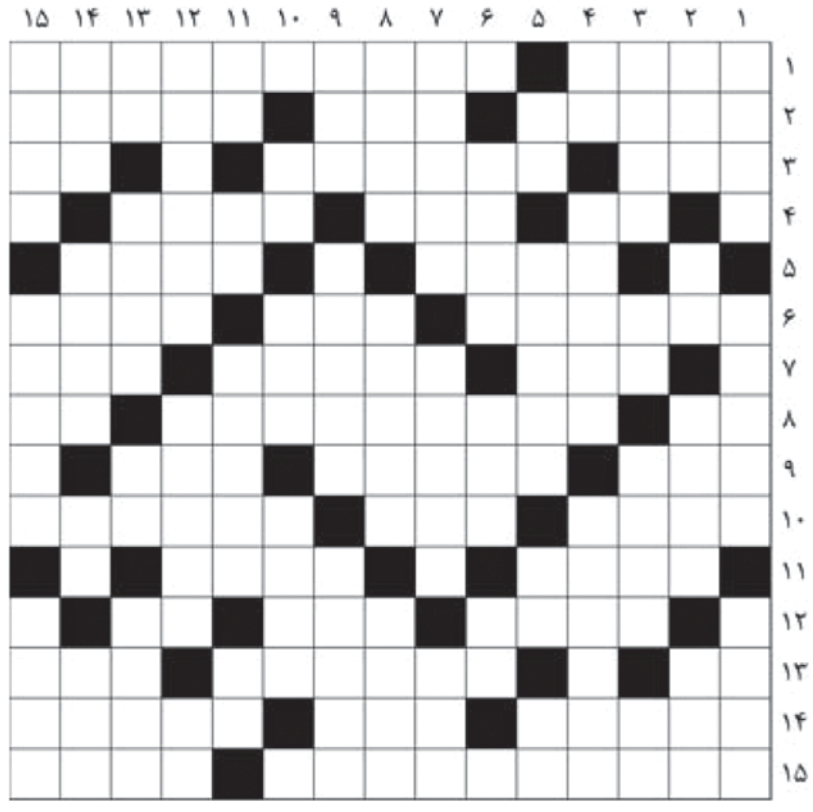

جدول ۱۷۸۱

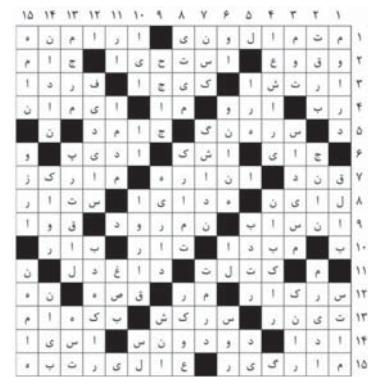

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۴۳۴

	۱	۸					۴	۹
۷	۲	۴		۶				
۶		۹		۴				۲
۱					۵			
		۲	۹					۸
	۸	۷			۶		۳	
		۳			۷			۶
		۱			۴			۳
				۳		۱	۹	

حل سودوکو سخت

۶	۵	۱	۷	۲	۴	۳	۸	۹
۲	۹	۸	۶	۱	۳	۷	۴	۵
۷	۳	۴	۸	۹	۵	۶	۱	۲
۱	۲	۶	۴	۷	۸	۹	۵	۳
۹	۸	۵	۳	۶	۲	۴	۷	۱
۳	۷	۲	۹	۴	۱	۸	۶	۵
۴	۶	۷	۱	۸	۹	۲	۳	۶
۸	۱	۹	۲	۵	۷	۱	۲	۴
۵	۲	۳	۴	۶	۱	۹	۸	۷

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۷۸۵

۶		۸	۵		۳		۲	
۱			۸			۹	۳	۵
	۲		۷	۱	۹			
۷	۶	۱			۴		۵	
۴		۲		۷	۸	۳		
		۹				۶	۷	
۲					۷		۸	
	۳				۵	۲	۴	۶
۸		۵	۴	۶				

حل سودوکو ۷۸۴

۵	۳	۹	۲	۷	۴	۱	۶	۸
۷	۸	۱	۶	۳	۹	۵	۴	۲
۶	۴	۲	۱	۵	۸	۳	۷	۹
۲	۹	۳	۵	۱	۶	۷	۸	۴
۸	۱	۷	۴	۲	۳	۶	۹	۵
۴	۵	۶	۹	۸	۷	۲	۱	۳
۹	۲	۵	۷	۴	۱	۸	۳	۶
۳	۷	۴	۸	۶	۲	۹	۵	۱
۱	۶	۸	۳	۹	۵	۴	۲	۷